

از اوکراین تا عراق انتخابات آزاد و دخالت‌های خارجی بخش سوم و پایانی

از عراق نیز رسماً و علناً مطرح شود. (بر پایه یک نظر سنجی که به وسیله خود «حاکمیت موقت ائتلاف»، در ماه مه گذشته، انجام گرفته ۹۲ درصد عراقی‌ها، نیروهای آمریکایی را «اشغالگر» و فقط ۲ درصد عراقی‌ها آنها را «آزادبخش» به حساب آورده‌اند).

در واقع، رابطه میان «اشغال» و «انتخابات»، همان طور که «ژیلبر اشکار»، نویسنده و پژوهشگر سیاسی، به درستی خاطر نشان می‌سازد، «معماها» (پارادوکس‌های) دموکراسی در مورد این کشور را آشکار می‌کند: از آنجا که اکثریت عراقی‌ها مخالف اشغال و کنترل کشورشان به وسیله خارجی‌ها هستند، هر دولت محصول انتخابات واقعاً دموکراتیک و برگزیده مردم نیز طبعاً خواستار پایان دادن به اشغال خارجی خواهد بود. اما «معما» دیگر موقعیت عراق در این مقطع - که در ضمن موجب دیگری برای رسوایی دار و دسته جرج بوش شده بود - آن بود که نیروی خارجی که مدعی پرچمداری صدور و استقرار «دموکراسی» در جهان بوده و تهاجم نظامی خود به عراق را هم با همین عنوان توجیه می‌کرد، مخالف برگزاری انتخابات مستقیم بود در حالی که سنتی‌ترین جریان‌های مذهبی (رهبری شیعیان عراق) خواهان انجام هرچه زودتر انتخابات مستقیم بود (اینپورکور، ژانویه ۲۰۰۵). غالب جریان‌های سنی مذهب عراق هم، گرچه بعداً خواستار تعویق انتخابات شدند، برگزاری آن را به مسئله اشغال عراق پیوند داده، مشارکت خود را در رأی‌گیری، و نیز در روند تدوین قانون اساسی، مشروط به اعلام برنامه‌های زمانبندی شده جهت خروج نیروهای خارجی کردند.

مخالفت آمریکا و متحدانش با انجام انتخابات، ظاهراً به بهانه نبود فهرست و آمار دقیق رأی دهندگان، و همچنین زمان کافی برای تدارک آن بود. با همین عنوان نیز، «پل برمر» همچنان در پی اجرای نقشه مورد نظر خود و نهایتاً پیاده کردن طرح تشکیل نیمه انتصابی - نیمه انتخابی یک مجلس مؤسسان بود. ولی، در واقع، فهرست تقریباً کامل رأی دهندگان، بر مبنای برنامه توزیع ارزاق جیره بندی شده (که زیر نظر سازمان ملل متحد تدارک و اجرا می‌شد) موجود بود و، در نهایت نیز، انتخابات مستقیم «مجمع ملی» (مجلس مؤسسان) عراق بر پایه همین فهرست و در چارچوب یک حوزه واحد سراسری، انجام پذیرفت. در طرف مقابل، طرفداری رهبری شیعیان و، به ویژه، «آیت‌الله سید علی حسینی

و مناطق بین جنگ سالاران و سران اقوام و ملل و مذاهب مختلف عملاً صورت پذیرفت و اینان نیز ریاست دولت «کرزای» را که حیظه اختیارات و نفوذ آن، در عمل، چندان از محدوده خود کابل فراتر نمی‌رود، پذیرفتند. نتایج رسمی انتخابات اکتبر نیز تقریباً بازتاب همین تقسیم‌بندی منطقه‌ای و قومی و مذهبی افغانستان بود به جز آن که، به واسطه تقلباتی که به نفع «کرزای» انجام گرفته بود نسبت آرای وی بیش از میزان واقعی شده بود (نیشن، ۱۵ نوامبر ۲۰۰۴).

در عراق، اما، تحولات، همان طور که می‌دانیم، مسیر دیگری را پیمود و ائتلاف نیروهای اشغالگر، به رهبری آمریکا نتوانست شبیه آن سناریویی را که در افغانستان پیاده کرده بود، در اینجا به اجرا درآورد.

دولت جرج بوش اساساً موافق برگزاری انتخابات در عراق، به این زودی‌ها (یعنی نزدیک به دو سال بعد از آغاز اشغال نظامی آن) نبود. نقشه‌ای که «پل برمر»، حکمران آمریکایی عراق، برای اینجا تهیه کرده بود هفت مرحله را در بر می‌گرفت که انجام انتخابات مستقیم، آخرین آنها بود. این نقشه، از جمله، شامل طرح تشکیل «مجلس ملی» برای تدوین قانون اساسی از طریق تعیین هجده مجلس محلی در هجده استان و انتخاب نمایندگان توسط این مجالس محلی، طی روندی بسیار پیچیده بود (نیشن، ۲۸ فوریه و نیوزویک، ۱۴ فوریه ۲۰۰۵). «منطق» آمریکا برای تعویق هرچه بیشتر انتخابات و یا مخالفت با برگزاری سریع انتخابات مستقیم، کاملاً آشکار بود: دولت آمریکا خواهان اعمال و ادامه حاکمیت مستقیم خود بر این سرزمین به مدتی طولانی، به منظور پایدار کردن زمینه سلطه خود بوده، چنان که «قوانین» و یا احکام صادره از سوی «حاکمیت موقت ائتلاف» (آمریکا و متحدانش) نیز صرفاً مربوط به اداره امور جاری و نظامی عراق نبوده بلکه آینده سیاسی و اقتصادی آن را هم شامل می‌شود. در همین حال، قصد آمریکا آن بوده که ضمن فراهم کردن زمینه تدوین قانون اساسی «مطلوب» خود، دولت جایگزین دست نشانده‌ای را هم، طی این مدت، مهیا سازد. به علاوه، و با توجه به نارضایتی وسیع عراقیان از اشغال سرزمین‌شان، آمریکا همواره بیمناک از آن بوده است که در پی برگزاری انتخابات مستقیم و روی کار آمدن دولتی «نامطلوب»، خواست خروج اشغالگران

انتخابات در عراق اشغال شده

اشغال نظامی یک کشور، شدیدترین و عریان‌ترین شکل دخالت خارجی در امور جامعه‌ای دیگر است که، طبعاً، تأثیرات بسیار متفاوتی نیز از سایر اشکال مداخلات بیگانگان، بر جای می‌گذارد. برگزاری انتخابات در شرایط اشغال، در تاریخ معاصر، بی‌سابقه، نبوده است. انتخابات دولت خودگردان فلسطین در سال ۱۹۹۶ و در ژانویه گذشته، در وضعیت تداوم اشغال رژیم اسرائیل انجام گرفته و مسلماً از تبعات منفی چنین وضعیتی هم مصون نبوده است. اما پیش از آن، دهه‌های پنجاه و شصت قرن گذشته میلادی، شاهد برگزاری انتخابات و رفتارندوم‌های زیادی در مستعمرات سابق بوده، ولی هدف اصلی و یا نتیجه مستقیم غالب این رأی‌گیری‌ها، پایان دادن به خود اشغال و استعمار خارجی‌ها و کسب استقلال آن جوامع بوده است. در ماه‌های اخیر، دو انتخابات در افغانستان و عراق تحت اشغال برگزار گردیده که، از جانب اکثر رسانه‌ها و دولت‌های غربی، نمونه‌های «موقیت» شیوه دیگری از صدور «دموکراسی» به وسیله آمریکا و متحدانش، قلمداد شده است. اما جدا از برخی خصوصیات مشترک بین این دو رویداد، پیداست که مسئله انتخابات در عراق و نتایج و پیامدهای آن فرق بسیاری با انتخابات افغانستان دارد.

انتخابات ریاست جمهوری افغانستان در نهم اکتبر گذشته و پیروزی «حامد کرزای» در آن، محصول یک دوره تدارک سه ساله از سوی نیروهای مختلف داخلی و خارجی بوده، و نتیجه آن هم تغییری اساسی در توازن قوای موجود در این کشور، پدید نیاورد. با لشکرکشی آمریکا و متحدان آن، دار و دسته طالبان از صحنه سیاسی حذف و یک قانون اساسی تدوین و تصویب شده بود، اگر چه ترور و درگیری‌های نظامی باز هم ادامه دارد و امنیت موعود هنوز تأمین نشده است. در این دوره، «حامد کرزای» که فاقد پایگاه اجتماعی و نیروی سیاسی قابل توجهی بوده، به عنوان عامل برگزیده «سیا» ریاست دولت را در اختیار گرفته و تحت نظارت سفیر آمریکا در کابل، «زالمای خلیل زاد»، و فرماندهی نیروهای نظامی آن کشور، عهده دار اداره برخی امور جاری و تشریفاتی شد تا ضمناً برای ایفای بعدی و رسمی نقش خود هم مهیا گردد (لوموند ۱۲ و ۱۹ اکتبر و ۷ دسامبر ۲۰۰۴). طی این دوره، همچنین، تقسیم قدرت

سیستانی» و «مقتدا صدر»، از انجام انتخابات مستقیم نیز لزوماً ناشی از تعلق خاطر خاص آنان به دموکراسی نبود، بلکه برای آنان نیز کاملاً عیان بود که، با در نظر گرفتن نسبت ۶۰ درصدی جمعیت آنها، مناسب‌ترین و مستقیم‌ترین راه کسب اکثریت و قدرت شیعیان، همانا انتخابات آزاد و مستقیم است. رویارویی بر سر این مسئله، به یک زورآزمایی آشکار بین دو طرف انجامیده و دولت آمریکا نهایتاً ناگزیر به عقب‌نشینی در این باره شد.

در ژانویه ۲۰۰۴، آیت‌الله سیستانی، با صدور فتوایی، ضمن محکوم کردن طرح‌های حکمران آمریکایی عراق، خواستار برگزاری فوری انتخابات مستقیم شد. در همان ماه، صدها هزار نفر از عراقی‌ها، در بغداد، بصره، کربلا و دیگر شهرهای بزرگ شیعه‌نشین، به خیابان‌ها آمده و با شعارهایی چون «انتخابات آری، انتصابات نه» و «نه آمریکا، نه صدام، نه استعمار»، به حمایت از خواست برگزاری انتخابات برخاستند. دولت جرج بوش دست به دامان سازمان ملل شد و نماینده ویژه دبیر کل این سازمان، «اخضر ابراهیمی» (که قبلاً هم مأموریت مشابهی در افغانستان به انجام رسانده بود) روانه عراق گردید. سرانجام، با میانجیگری سازمان ملل، اصل انتخابات مستقیم و همچنین رئوس کلی «قانون اساسی موقت» (که از جانب آمریکا تهیه شده بود) مورد پذیرش طرفین قرار گرفت و موعد انجام انتخابات هم یک سال بعد (پیش از پایان ژانویه ۲۰۰۵) تعیین گردید (لوموند، ۲۰ ژانویه ۲۰۰۴ و نیشن، ۲۸ فوریه ۲۰۰۵). لکن همان طور که رویدادهای بعدی هم نشان دادند، هرگاه این انتخابات یک سال زودتر عملی می‌شد، به احتمال زیاد، با ترور و خشونت کمتر و با مشارکت افزون‌تری همراه می‌گردید.

در هر حال، در نتیجه این سازش، دولت آمریکا مجبور به تجدید نظر در برخی دیگر از برنامه‌های خود شد. علاوه بر تسریع در انتقال نمایشی قدرت به دولت موقت به ریاست «ایاد علاوی» محصول مشترک «سیا» و «اینتلجنت سرویس»، در پایان ژوئن گذشته، قلع و قمع سریع‌تر دسته شبه نظامی «مقتدا صدر» و تهاجم و «پاکسازی» فلوجه هم در دستور روز قرار گرفت. جدا از هرگونه تأثیرات احتمالی عملیات نظامی آمریکا در فلوجه در تضعیف یا تشدید ترور و مقاومت، این تهاجم و تخریب گسترده مسلماً تبعات منفی روی انتخابات بعدی و خصوصاً میزان مشارکت سنی‌های عراق در آن، برجای نهاد. در این میان، پیشبرد طرح‌های مورد نظر آمریکا برای آینده اقتصاد عراق هم شتاب بیشتری یافت. طرح «قانون جدید نفت» عراق تهیه شد و چند قرارداد بزرگ با کمپانی‌های نفتی «شورون تکراکو»، «بریتیش پترولیوم» و «شل»، و همچنین توافقاتی با

«صندوق بین‌المللی پول» راجع به اجرای سیاست «ریاضت اقتصادی» (در ارتباط با لغو بخشی از بدهی‌ها و زمانبندی دوباره بخشی دیگر از بدهی‌های عراق) به وسیله دولت «علاوی»، چند هفته پیش از انتخابات، به امضا رسید (نیشن، ۲۸ فوریه ۲۰۰۵). برنامه‌ها و اقدامات آمریکا طی این دوره، عملاً نه امنیت بیشتری برای عراقی‌ها به ارمغان آورد و نه حتی مشروعیت و اعتبار بیشتری برای دولت برگمارده آن.

اما قبول برگزاری انتخابات در عراق، آن را به محور اصلی جدید تبلیغات مسئولان و رسانه‌های آمریکایی نیز تبدیل کرد. در حقیقت، هنگامی که بی‌پایه بودن دو توجیه رسمی قبل لشکرکشی به عراق، یعنی وجود سلاح‌های کشتار جمعی و ارتباط مستقیم رژیم صدام با سازمان تروریستی اسلامی «القاعده»، بر همگان آشکار گردید، تنها توجیه باقی مانده برای این تهاجم نظامی، که از سوی سازمان ملل هم غیرقانونی اعلام شده بود، ادعای صدور دموکراسی و انتخابات آزاد و حرف‌هایی از این قبیل بود. ورد زبان مقامات دولت آمریکا، در این دوره، «برقراری دموکراسی در عراق» بود، گویی که تصرف این کشور هم از آغاز برای همین منظور بوده است! در حالی که، در عمل، عدم قبول انتخابات به معنی روبرو شدن بلاواسطه با جبهه وسیع دیگری از مقاومت در این کشور، و بی‌آبروی بیشتر در افکار عمومی جهانیان، بود. در هر صورت، آمریکایی‌ها به انتخابات کردن نهادند و امیدهای خود را هم به «علاوی» و حزب دولتی او، «وفاق ملی عراق»، بستند (حزبی که از قضا، تا آخرین هفته‌های قبل از انتخابات، برای تعویق انتخابات تبلیغ و تلاش می‌کرد!)

سرانجام انتخابات «مجمع ملی» (مجلس مؤسسان) عراق، به همراه انتخابات مجالس استانی و انتخابات «مجلس ملی کردستان» عراق، در ۳۰ ژانویه گذشته، برگزار گردید. میزان مشارکت، بر اساس نتایج رسمی، در کل کشور حدود ۵۹ درصد بوده است که با توجه به معیارهای متداول و با در نظر گرفتن نامنی شدید حاکم بر عراق، رقمی چشمگیر است. برای تصاحب ۲۷۵ کرسی «مجمع ملی»، یکصد و یازده حزب و لیست مختلف رقابت می‌کردند که از این میان ۱۲ حزب توانستند نمایندگان به مجلس بفرستند (لازم به یادآور است که برای ثبت نام به عنوان یک حزب یا ارائه یک لیست، در این انتخابات، جمع‌آوری فقط ۵۰۰ امضا کفایت می‌کرد). این نخستین تجربه انتخابات رقابتی و پلورالیستی مردم عراق طی نیم‌قرن گذشته بوده و به واقع، رویدادی تاریخی برای این جامعه محسوب می‌شود. با این‌همه، به جهات عمده‌ای که ذیلاً برشمرده می‌شود، به سختی می‌توان آن را انتخاباتی آزاد و سالم نامید:

۱- پیش از هر چیز، واضح است که نبود امنیت، ترور و خشونت و درگیری مسلحانه، و متقابلاً بسیج نظامی و امنیتی و تشدید کنترل‌های پلیسی برای مقابله با آنها، تأثیرات معینی در میزان مشارکت آزاد مردم و نیز نتیجه انتخابات برجای نهاده است. وقوع حدود ۲۶۰ مورد انفجار و حمله مسلحانه، در روز رأی‌گیری، و بسته ماندن تعدادی از حوزه‌های اخذ رأی، از جمله نشانه‌های این وضعیت غیرعادی است که، طبعاً، به شرایط اشغال این کشور مربوط می‌شود (گاردین هفتگی، ۱۱ فوریه ۲۰۰۵).

۲- به واسطه این فقدان امنیت و دیگر مشکلات روزمره، روند تدارک انتخابات در اکثر مناطق (به جز کردستان و چند شهر جنوب) عراق با اختلالات شدیدی روبرو شد. بسیاری از کاندیداها، اساساً، امکان معرفی و شناساندن خود، و یا احیاناً طرح برنامه‌هایشان، را نیافتند. لیست‌های زیادی وارد رقابت انتخاباتی شده بودند که تنها با عنوان خود لیست و یا نفرت اول آن معرفی گردیده و باقی مانده اعضای آنها کاملاً ناشناخته بود و، در واقع، نوعی مبارزه انتخاباتی بین «اشباح» جریان داشت. برگزاری میتینگ‌ها و، به طور کلی، تبلیغات انتخاباتی، به غیر از مساجد و یا برخی شهرها، در اغلب جاها عملاً غیرممکن بود و تنها شبکه‌های تلویزیونی (دولتی و خصوصی) در این زمینه فعال بودند که دسترسی بدانها هم فقط در اختیار معدودی از احزاب و نامزدها بود (گاردین هفتگی، ۴ فوریه و نیشن، ۷ فوریه ۲۰۰۵).

۳- دخالت مستقیم روحانیون و اعتقادات مذهبی در روند انتخابات، هرچند که در شرایط حاکم‌گرایز ناپذیر می‌نمود، ولی در هر حال اثرات و نتایج مشخصی را نیز به همراه داشت. فتوای رهبران مذهبی شیعی در مورد «وجوب شرعی» شرکت در انتخابات، تأیید یک فهرست (لیست «ائتلاف عراق متحده») از طرف آیت‌الله سیستانی و تبلیغات ملایان درباره «مؤاخذه از مؤمنان در روز قیامت درباره رأی آنها در انتخابات» (که بی‌شکایت به کارهای ملایان حاکم بر ایران نبود) و، متقابلاً، «تحریم» مشارکت در انتخابات از سوی «شواری علمای سنی»، مسلماً در روند و در نتایج این انتخابات تأثیرگذار بوده‌اند.

با وجود اینها، اشتباه است اگر تصور شود که مشارکت گسترده شیعیان در این انتخابات و، برعکس، تحریم آن به وسیله اکثر اعراب سنی عراق، صرفاً برخاسته از تحریک احساسات و اعتقادات مذهبی آنها بوده است. حتی در میان شیعه‌های عراقی که، به طور نسبی، فقر و محرومیت و بی‌سوادی گریبانگیر آنها شدیدتر و علائق و تعصبات دینی هم قویتر است، جدا از انگیزه‌های مذهبی، امید به تأمین امنیت و آرامش، آرزوی پایان اشغال نظامی و انتظار

رفع کمبودهای اساسی (آب، برق، دارو، اشتغال و معیشت) و ... نیز از انگیزه‌های اصلی آنها برای حضور در پای صندوق‌های رأی بوده به طوری که خود «ائتلاف عراق متحد» هم غالب این موارد و از جمله «تعیین مهلت خروج نیروهای خارجی» را نیز در «پلاتفرم» انتخاباتی‌اش جای داده بود. در مورد سنی‌های عراقی نیز، صرف‌نظر از ملاحظات مذهبی، یکی از دلایل تحریم انتخابات توسط «علما» این پیش‌بینی بود که بسیاری از آنها، به واسطه جو و شرایط حاکم، اصلاً به حوزه‌های اخذ رأی نخواهند رفت. اینان نیز، چنان که قبلاً اشاره کردیم، شرط خروج اشغالگران را یکی از پیش‌شرط‌های مشارکت در انتخابات اعلام کرده بودند (اینپور، ژانویه ۲۰۰۵، و نیشن، ۲۸ فوریه ۲۰۰۵).

۴- تخلفات و تقلبات صورت گرفته هم یکی دیگر از اشکالات مهم این انتخابات بود. حذف برخی از نامزدها، بدون داشتن سابقه محکومیت، به وسیله «کمیسیون انتخاباتی»، عدم تدارک کافی برای اخذ رأی در بعضی جاها که موجب محرومیت افراد از شرکت در رأی‌گیری بوده و عدم رسیدگی به برخی از شکایات، از جمله موارد گزارش شده این تخلفات بودند. بخشی دیگر از آنها، مربوط به سوءاستفاده «ایاد علاوی»، کاندیدای مطلوب آمریکایی‌ها، و حزبش «وفاق ملی عراق»، از امکانات و تلویزیون دولتی برای مقاصد انتخاباتی بوده است. علاوه بر اینها، این حزب که فهرست خود را «لیست عراقی» نامیده و شعار اصلی خود را هم «رهبری قدرتمند برای کشور امن» قرار داده بود، تبلیغات وسیع پولی از طریق شبکه‌های ماهواره‌ای را هم سازماندهی کرده بود و از «کمک‌های مالی از منابع رسمی و غیررسمی آمریکایی» هم بهره‌مند شده بود (گاردین هفتگی، ۴ فوریه ۲۰۰۵). دولت «علاوی»، طبق یک شگرد مرسوم انتخاباتی، حقوق و مستمری برخی از بازنشستگان و کارمندان دولتی را هم، در آستانه برگزاری انتخابات، افزایش داده بود. «توزیع سخاوتمندانه اسکناس‌های صد دلاری بین رأی دهندگان» یکی دیگر از تخلفات آشکار حزب «وفاق ملی عراق» بود. به گفته «حسن شهرستانی»، از سردهسته‌های «لیست سیستانی» (که بعداً هم به نیابت ریاست مجمع ملی انتخاب شد)، «علاوی» و «حازم شعلان» (وزیر دفاع دولت وی)، تحت عنوان خرید اسلحه از لبنان ۳۰۰ میلیون دلار اختلاس کرده‌اند (لوموند، ۱۵ فوریه ۲۰۰۵).

در خصوص دخالت مستقیم قدرت‌های منطقه‌ای در جریان انتخابات عراق، اطلاعات زیادی منتشر نشده است. فهرست انتخاباتی مورد تأیید آیت‌الله سیستانی، لیست «ائتلاف عراق متحد»، از سوی رقیبان انتخاباتی، «لیست ایرانی»، یعنی مورد

حمایت رژیم جمهوری اسلامی خوانده می‌شد. همین اندازه معلوم است که گروه شبه نظامی «بدر»، وابسته به «مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق» (که از کمک‌های جمهوری اسلامی برخوردار بوده) در جریان تبلیغات انتخاباتی این لیست بسیار فعال بوده و شعبات «مجمع جهانی اهل بیت» نیز از طرف حکومت ملایان اخیراً در برخی از شهرهای عراق دایر شده است (نیشن، ۷ فوریه و نیوزویک، ۱۴ فوریه ۲۰۰۵). از سوی دیگر نیز، پرخواننده‌ترین روزنامه عراق، «الزمان»، و همچنین اولین شبکه تلویزیونی خصوصی ماهواره‌ای آن تحت کنترل بازرگانی به نام «سعدالبزاز» است که به صورتی مخفیانه از طرف رژیم عربستان حمایت می‌شود (گاردین هفتگی، ۴ فوریه ۲۰۰۵).

در یک جمع‌بندی اجمالی از نتایج انتخابات ۳۰ ژانویه عراق، می‌توان گفت که، بی‌تردید، ابراز وجود سیاسی و اجتماعی شیعیان و کردها، یعنی دو بخش بزرگ مردمان این سرزمین که طی دهه‌ها و قرن‌ها مورد تبعیض و ستم آشکار بوده‌اند، یکی از دستاوردهای مهم این رویداد است. کسب اکثریت به وسیله شیعیان عراقی، می‌تواند برای غالب آنها به معنی پایان حق‌کشی و سرکوب، امید برای روزگاری بهتر باشد. ولی برای متعصب‌ترین آنها این پیروزی می‌تواند به عنوان انتقام‌گیری مذهبی - تاریخی (پس از ۸۰ سال و یا حتی پس از ۱۴۰۰ سال) تلقی می‌شود. در هر حال، روشن است که دمکراسی در حاکمیت اکثریت خلاصه نمی‌شود و چه بسا این حاکمیت، به ویژه اگر با مذهب نیز درآمیزد، به استبدادی علیه اقلیت و حتی، در نهایت، به استبداد مطلق تبدیل گردد.

خلق کرد عراق که طی تاریخ معاصر این سرزمین غالباً در معرض شدیدترین سرکوبگری‌ها و ستم‌ها قرار داشته و تنها در سال‌های اخیر توانسته‌اند تا حدی از آرامش و امنیت، توسعه اجتماعی و فرهنگی و رونق اقتصادی برخوردار شوند، نیز از برندگان اصلی انتخابات عراق محسوب می‌شوند. تحولات اخیر و خصوصاً نتایج انتخابات در سطح ملی و منطقه‌ای، چشم‌انداز تازه‌ای برای تأمین حقوق عادلانه کردهای این کشور و نیز دیگر کشورها گشوده است که تحقق آن البته به مسائل و مشکلات دیگری در عرصه ملی و بین‌المللی گره خورده است. در همین ارتباط، ورود دو جریان سیاسی عمده کردهای عراق یعنی «حزب دمکرات کردستان عراق» و «اتحادیه میهنی کردستان»، به یک ائتلاف عملی با نیروهای اشغالگر آمریکایی، نیز مسئله بسیار مهمی است که بررسی آن فرصت دیگری می‌طلبد.

با توجه به صف‌بندی‌های موجود در صحنه انتخابات، عرب‌های سنی مذهب عراق می‌توانند خود

را بازنده بزرگ این رویداد به حساب آورند. بنا به دلایلی که فوقاً اشاره شد، این بخش از جامعه نتوانست سهمی متناسب با جمعیت خود از کرسی‌های «مجمع ملی» را نیز کسب نماید. در صورت عدم حضور مؤثر سنی‌ها در تصمیمات عمده سیاسی و تدوین قانون اساسی آینده این کشور، تصویب نهایی این قانون و برقراری ثبات سیاسی نسبی در این کشور نیز، همچنان، زیر علامت سؤال خواهد بود (برپایه مقررات موجود، رأی منفی بیش از دو سوم رأی دهندگان در سه استان، از ۱۸ استان عراق، در رفراندوم آتی قانون اساسی، مانع از تصویب این قانون خواهد شد).

در همین حال نباید از نظر دور داشت که انتخابات عراق، به نوبه خود، رقابت‌ها و تفاوت‌های مذهبی، ملی و قومی را نمایان‌تر و قطب‌بندی‌های موجود این جامعه را شدیدتر ساخته است. از این رو نیز، کار همه نیروهای دمکراتیک و لائیک عراقی که برای تأمین وحدت و همبستگی ملل و مذاهب گوناگون و برقراری دمکراسی واقعی در این کشور تلاش می‌کنند، دشوارتر شده است. قطعی شدن افزون‌تر جامعه عراق بر محور اختلافات مذهبی و منطقه‌ای و قبیله‌ای، همراه با دخالت بیشتر قدرت‌های خارجی، خطر وقوع جنگ داخلی و تفرقه و تجزیه در آن را هم شدت خواهد بخشید. این که مسیر تحولات بعدی عراق در جهت تخفیف و یا، برعکس، تشدید این قبیل قطب‌بندی‌ها خواهد بود، در حال حاضر نامشخص و مبهم است، زیرا که هنوز مسائل بسیار عمده‌ای ناروشن مانده است.

انتخابات عراق، به مثابه گام نخست، راه را برای ایجاد برخی از نهادهای حکومتی و ثبات سیاسی احتمالی باز کرد ولی هنوز چیزهای زیادی بر جای مانده است که باید روشن شود: اولین، و مهمترین آنها برای اکثریت وسیع مردم عراق، مسئله تأمین امنیت است و این سؤال اساسی که این خشونت و جنگ و خونریزی کی و چگونه پایان خواهد یافت. دومین مسئله، مضمون قانون اساسی است که بایستی ساختار سیاسی آتی این کشور را مشخص کند. مسئله بعدی، موعد خروج نیروهای خارجی و پایان دادن به اشغال نظامی این سرزمین است ...

اگر اشغال عراق، چنان که دیدیم، یکی از موجبات «معمای» دمکراسی در عراق، در پیش از انتخابات بود، پس از برگزاری انتخابات هم این عامل، به طریق اولی، مطرح است: دولت جدید عراق، که محصول این انتخابات است، هر چقدر مشروعیت بیشتری به دست آورد به همان اندازه از «حق» یا در واقع توجیه نیروهای نظامی خارجی برای باقی ماندن در خاک این کشور کاسته می‌شود. و برعکس، اشغال عراق هرچه بیشتر استمرار یابد به

همان میزان اقتدار و مشروعیت دولت جدید در پیش عراقی‌ها (و نه فقط سنی‌ها بلکه در میان شیعیان نیز) کاهش می‌یابد. ادامه اشغال نظامی عراق، دولت برخاسته از انتخابات را هم در عمل به ائتلاف و همدستی بیشتر با اشغالگران کشانده و آن در تعارض با خواست اکثریت مردم قرار خواهد داد. هرچند که مسئولان دولت آمریکا و ایادی آن در عراق، تحت عنوان «تأمین امنیت» و یا تعلیم نیروهای نظامی عراقی، ادامه حضور لشکریان خود را توجیه می‌کنند و عملاً هم در تدارک ایجاد پایگاه‌های نظامی دائمی در خاک این کشور هستند (گاردین هفتگی، ۴ فوریه ۲۰۰۵) ولی در واقع هیچ دلیلی برای استمرار اشغال وجود ندارد. تداوم اشغال عراق، خود مانع بزرگی برای دموکراسی و امنیت و آینده عراق است.

پیش از پایان این قسمت، لازمست به نکته دیگری هم درباره بهره‌برداری تبلیغاتی فریبکارانه از انتخابات عراق اشاره کنیم. بعد از برگزاری انتخابات ۳۰ ژانویه، چنان که می‌دانیم، دولت‌های آمریکا و بریتانیا و بسیاری از رسانه‌های غربی کارزار تبلیغاتی گسترده‌ای را برای توجیه جنگ عراق به راه انداخته‌اند. یکی از موضوعات این تبلیغات، بیشتر به قصد متقاعد ساختن مخالفان جنگ و خاموش کردن صدای اعتراضات، نیز اینست که انجام انتخابات در عراق نتیجه و محصول تهاجم نظامی به عراق و سرنگونی رژیم صدام است و یا، به عبارت دیگری، اگر جنگی نبود انتخاباتی هم صورت نمی‌گرفت. لکن این توجیه نیز کاملاً خودغرضانه و بی‌پایه است: قبل از هرچیز، اکنون بیش از هر زمان دیگری آشکار است که هدف اصلی این لشکر کشی نه انتخابات عراق بلکه چیز دیگری بوده و هست. این جنگ نیز جزئی از برنامه هیأت حاکمه فعلی آمریکا مبنی بر یک جانبه گرایی، تغییر جغرافیای سیاسی منطقه و تعقیب مقاصد امپریالیستی است. وانگهی، همان طور که بررسی «اوجینو اسکالفاری»، رونامه‌نویس و مفسر معروف ایتالیایی، (مندرج در نوول ايسرواتور، ۱۷ مارس ۲۰۰۵) معلوم می‌دارد، راه‌های دیگری هم، به غیر از جنگ، برای کنار زدن رژیم صدام و برگزاری انتخابات آزاد در عراق (از جمله اعمال فشارهای سیاسی بیشتر و قراردادن این کشور تحت نظارت و کنترل سازمان ملل) موجود بوده است ولی دولت آمریکا، از قبل، و حتی قبل از واقعه تروریستی ۱۱ سپتامبر، تصمیم خود را مبنی بر تهاجم نظامی به عراق اتخاذ کرده بود.

علاوه بر اینها، باید دید که این «راه حل»، یعنی جنگ، چه هزینه‌های گزافی را تا به حال در بر داشته است. جدا از تعداد نیروهای مهاجم که در جریان این جنگ کشته شده‌اند و صرفنظر از هزینه‌های مالی آن (که در مورد خود آمریکا فعلاً به

۲۵۰ میلیارد دلار بالغ گشته است)، مردم ستمدیده و بی‌پناه عراق با حدود یکصد هزار کشته و تعداد بیشتری مجروح و معلول، و ویرانی بخش بزرگی از تأسیسات زیربنایی و شالوده تولیدی جامع‌شان، صدمات سنگینی را متحمل شده‌اند. شکی نیست که اکثریت وسیع عراقی‌ها از سرنگونی رژیم صدام خرسندند اما غالب آنها که مخالف صدام بودند با اشغال سرزمین‌شان به وسیله بیگانگان نیز کاملاً مخالفند. در اثر این جنگ و هرج و مرج متعاقب آن، این کشور به مأمّن و ماوای تازه‌ای برای تروریست‌های اسلامی و تبهکاران تبدیل گردیده، ضمن این که خطر وقوع جنگ داخلی در آن نیز افزایش یافته است.

مداخلات خارجی و حق انتخاب آزاد مردم

بعد از برگزاری انتخابات در افغانستان و در عراق، به ترتیبی که در بالا وصف شد، «مدل» عراقی نیز در کنار «مدل» اوکراینی، به عنوان مدل‌های مختلف صدور «دموکراسی» و «انتخابات آزاد» از سوی قدرت‌های غربی به کشورهای دیگر، مطرح گردید. بدین ترتیب، «جنس» صادراتی غرب به جوامع دیگر در این مورد نیز «جور» شد: مدلی برای تأمین «دموکراسی» همراه با جنگ و بمباران و کشتار، مدلی دیگر «مخملی» و مسالمت‌آمیز! در این میان حق انتخاب هم نه با مردمان جوامع دیگر بلکه با خود صادرکنندگان، و خاصه دولت آمریکاست که تشخیص دهند چه «مدلی» مناسب حال آنهاست: اگر «مدل» عراقی برای کشوری برگزیده شد، حداقل انتظار از اهالی آن نیست که با دسته‌ای گل به استقبال تانک‌های نیروهای مهاجم بروند و هرگاه «مدل» اوکراینی مناسب تشخیص داده شد مردم آنجا باید به نفع حزب یا کاندیدای مورد نظر غرب تظاهرات کرده و رأی بدهند! اگر قرقیزستان، تاجیکستان یا لبنان مقصد بعدی صدور الگوی اوکراینی باشند، ایران و سوریه نیز، از دیدگاه سردمداران آمریکا، نامزد بعدی اجرای الگوی عراقی هستند.

بحث و جدل پیرامون «مزایا و معایب» این دو مدل مختلف مداخله نیز، یکی از موضوعات تحلیل‌های بسیاری از رسانه‌های غربی در ماه‌ها و هفته‌های اخیر بوده است. به عنوان مثال، «ژاک ژولیار»، نویسنده و مفسر فرانسوی، ضمن اشاره به «توسعه و تسری دموکراسی» در جهان، به مقایسه دو «مدل» عراقی و اوکراینی پرداخته، اولی را به «زایمان توأم با عمل جراحی» و دومی را به «زایمان بدون درد» تشبیه و اظهار نظر می‌کند که، برخلاف آمریکایی‌ها، اکثر اروپایی‌ها، با مشاهده هرج و مرج

در عراق، متد گرجی و اوکراینی را ترجیح می‌دهند. وی، در عین حال، این دو «مدل» را در بعضی جاها «مکمل» یکدیگر به حساب آورده و لبنان را مثال می‌آورد که در آن، بدون فشار مشترک فرانسوی‌ها و آمریکایی‌ها، عقب‌نشینی سریع سوریه امکان پذیر نبوده است (نوول ايسرواتور، ۲۴ و ۳ مارس ۲۰۰۵). روزنامه‌نویس انگلیسی، «تیموتی گارتون‌اش» نیز طی تحلیلی در این باره (گاردین هفتگی، ۴ فوریه ۲۰۰۵) بعد از مقایسه مورد اوکراین به عنوان «راه درست» با مورد عراق به عنوان «راه غلط»، نتیجه‌گیری می‌کند که این قیاس صرفاً مربوط به گذشته نبوده بلکه به آنچه اروپا و آمریکا می‌توانند در آینده مشترکاً به انجام رسانند و یا آنچه که ممکن است مورد کشمکش بین آنها باشد، ارتباط می‌یابد. وی سپس به ایران، به عنوان «بدیهی‌ترین مورد آزمون» همکاری یا کشمکش میان دو قطب مذکور اشاره کرده، می‌نویسد: «اگر ما در خلال پنج سال گذشته آنچه را که در مورد اوکراین کردیم در مورد ایران هم انجام می‌دادیم، و به عراق نیز حمله نکرده بودیم، این امکان وجود داشت که ایران بتواند اوکراین خاورمیانه وسیع باشد». اما حالا، طبق نظر این نویسنده، با توجه به «تحکیم بیشتر موقعیت رژیم اسلامی» بعد از ماجرای عراق، و «تضعیف بیشتر اصلاح‌طلبان حکومتی» و «پیشبرد برنامه انرژی اتمی (احتمالاً همراه با پتانسیل تسلیحاتی) توسط ملایان»، دیگر «نه راه حل اوکراینی عملی است و نه راه حل عراقی». او، در پایان، و به منظور جلوگیری از بروز «بحران» دیگری درون غرب، به اروپا و آمریکا توصیه می‌کند که بر سر «رویکرد مشترکی» در مورد ایران به توافق برسند و، از جمله، اروپایی‌ها «شلاق» بیشتر و آمریکایی‌ها «نان قندی» بیشتری در این رابطه به کار گیرند.

اما چنان که از موضعگیری‌های مقامات واشینگتن و به ویژه سخنرانی سالانه رسمی جرج بوش در کنگره آمریکا، در دوم فوریه گذشته، بر می‌آید تهدیدات این دولت در توسل به «مدل» عراقی در مورد ایران جدی است، هرچند که غالب دولت‌های اروپایی در این باره با آن همدستان نیستند و اگر چه تحولات جاری خود عراق و دیگر مسائل منطقه‌ای و جهانی نیز موجب تعویق یا تردیدهای تازه‌ای هستند. تشبیهات گوناگون ملایان حاکم بر ایران نیز نشان می‌دهد که آنها هم این امر را جدی گرفته‌اند. اگرچه سخنگوی وزارت خارجه رژیم در برابر سؤال خبرنگاران (در مصاحبه هفتگی، ۲۱ فروردین) راجع به احتمال اجرای الگوی اوکراینی یا عراقی در ایران، به این پاسخ سربالا بسنده کند که «جمهوری اسلامی ایران در موقعیتی نیست که کسی جرأت چنین کاری را داشته باشد».

خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار نماینده کارگران ایران نیستند

کمیسیون کارگری سازمان اتحاد فداییان خلق
ایران

بنا به گزارش رسانه های خبری رژیم جمهوری اسلامی، گروهی از سرکردگان خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار به همراه گروهی از نمایندگان کارفرمایان و تشکل های آنان در نود و سومین اجلاس سالانه سازمان جهانی کار (ILO) شرکت کرده اند.

این اجلاس از تاریخ ۳۱ ماه می در ژنو مقر این سازمان آغاز و تا ۱۶ ژوئن ادامه خواهد یافت. از جمله موضوعات مورد بررسی در این اجلاس لایحه پیشنهادی اصلاح و بازنگری فصل ششم قانون کار در خصوص اصلاح قانون آزادی تشکل های کارگری در ایران است.

کارگران ایران، خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار و دیگر نهادهای دولتی را نماینده خود نمی دانند و در اول ماه مه امسال نیز بر بی اعتباری این تشکل ها صریحاً تأکید داشته اند.

حسن صادقی و پرویز احمدی پنجگی از سرکردگان خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار به عنوان اعضای طرف ایرانی شرکت کننده در این اجلاس در تاریخ ۱۳۸۴/۰۲/۱۹ در حمله به سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوس رانی تهران مستقیماً نقش داشته و این تعرض را هدایت کرده اند. همچنین فعالان این سندیکا را مورد ضرب و شتم شدید قرار داده و اموال سندیکا را سرقت، تخریب و غارت نموده اند.

اینان متهمان ردیف اول این تهاجم می باشند و پرونده قضائی مربوط به این حادثه هم اکنون در حوزه قضائی ۱۱ تهران در حال بررسی است. بنابر این از آنجا که این افراد نماینده کارگران ایران نیستند. مذاکرات آنان با سازمان جهانی کار فاقد ارزش و اعتبار است.

کارگران ایران ضمن اعتراض شدید نسبت به شرکت این افراد در اجلاس سازمان جهانی کار خواهان اخراج آنان از این سازمان، و علاوه بر آن انحلال و بر چیده شدن بساط این نهاد های دولتی و ضد کارگری اند.

دولت های سرکوبگر، مستبد و فاسد حاکم نیست. صرف نظر از این که مداخله گری های دولت های خارجی، مستمسک های تازه ای را برای سرکوبگری های بیشتر رژیم های استبدادی فراهم می سازد، این قبیل دخالت ها اساساً مغایر خواست و اراده اکثریت مردم است که می خواهند همراه و همزمان با آزادی و دمکراسی، استقلال و حاکمیت ملی خود را نیز پاس بدارند. مردم ایران نیز مانند مردمان بسیاری از جوامع استبدادزده دیگر، از سال ها پیش، بسیار پیشتر از آن که صدور «دمکراسی» هم جزو ابزارهای سیاست خارجی آمریکا درآید، برای کسب آزادی و تحقق دمکراسی، به اشکال گوناگون تلاش و مبارزه می کنند. این مبارزه، همان طور که تحولات دوره اخیر نیز حکایت می کند، رو به گسترش بوده و در تداوم و توسعه آتی خود سرانجام کار رژیم استبدادی و ارتجاعی حاکم را یکسره خواهد کرد.

همچنین، مخالفت با دخالت های قدرت های خارجی، به هیچ وجه، به معنی مخالفت با مراودات و مبادلات فرهنگی و اجتماعی، اقتصادی یا سیاسی با جهان خارج، و بستن درهای یک جامعه به بیرون، نیست. این چیز نیست که رژیم های خودکامه غالباً در پی آنند. برعکس، تغییرات و تحولات شگرفی که در عرصه اطلاعات و ارتباطات بین المللی، در چند دهه اخیر، به وقوع پیوسته است، جریان اطلاعات و ارتباطات در سطح جهان را بسیار بیشتر و سریعتر و، متقابلاً، کشیدن حصارهای سانسور و سرکوب به دور جوامع استبدادزده را دشوارتر کرده است. در اثر این تحولات، حساسیت افکار عمومی جهانی و کانون ها و مجامع مستقل بین المللی نسبت به روزگار و سرنوشت دیگر جوامع افزونتر شده و همدردی و همبستگی در بین ملل مختلف نیز گسترش یافته است. بنابراین، مردم ایران نیز می توانند و باید در ادامه و گسترش مبارزات خود برای تعیین سرنوشت آزاد و مستقل خود و تأمین دمکراسی و عدالت، از حمایت های افکار عمومی جهانیان و همبستگی های سایر ملل و جوامع کاملاً بهره مند شوند.

برخلاف خوش خیالی ها و توهم پراکنی های بعضی عناصر و جریانات راجع به استمداد از قدرت های خارجی برای برقراری «دمکراسی» در ایران، پاسخ اکثریت وسیع مردم جامعه ما، در برابر طرح و تبلیغ دولت ها و رسانه های غربی که می گویند: «یا مدل» اوکراینی یا «مدل» عراقی، کاملاً روشن است: هیچکدام! ما به خیر تو امید نیست شرمرسان!

ولی تا جایی که به صاحبان اصلی این سرزمین، مردم ایران، برمی گردد، هرگونه مداخله مستقیم قدرت های خارجی در امور داخلی، زیر عنوان توسعه و صدور «دمکراسی»، «انتخابات آزاد» و نظایر اینها، نقض آشکار استقلال و حاکمیت ملی و حق تعیین سرنوشت آزاد آنان است. دخالت دولت ها و نهادهای خارجی در جریان انتخابات یک جامعه، اساساً، با حق انتخاب آزاد و مستقل مردم آن جامعه مغایرت دارد.

دمکراسی، به اصطلاح اقتصاددانان، از جمله «کالا» های غیرقابل مبادله است که صادرات آن به جایی دیگر یا واردات آن از خارج عملی نیست. مسلماً می توان مفاهیم و مقولات و مباحث دمکراسی را اخذ کرد و یا تجارب دیگر جوامع را فراگرفت، اما پیدایش و گسترش دمکراسی، در اساس، روندی درونی است که با مداخله و مشارکت آزاد، آگاهانه و مستمر افراد جامعه در اداره امور در جهت مقاصد مشترک و تعیین سرنوشت آینده شان تحقق می یابد. دمکراسی در انتخابات خلاصه نمی شود و با برگزاری یک انتخابات آزاد نیز دمکراسی برقرار نمی گردد.

اما همان طور که بررسی تحولات سیاسی اخیر کشورهای مختلف، در صفحات گذشته، به روشنی آشکار می سازد دخالت های دولت های غربی و بیش از همه دولت آمریکا - که صدور «دمکراسی» را به عنوان حربه ای برای سیاست خارجی خود در آورده و، به علاوه، همراهی آن با «مشیت الهی» را نیز به جهانیان اعلام کرده است! - در این زمینه، کاملاً گزینشی و خودغرضانه بوده و در راستای جابه جایی دولت ها و تغییر جغرافیای سیاسی در انطباق با مقاصد سلطه جویانه آنها صورت می پذیرد. و چه بسیار کشورهای دیگری که تلاش و مبارزه مردمان آن برای برگزاری انتخابات آزاد و رسیدن به آزادی و دمکراسی، دقیقاً علیه دولت های خودکامه و فاسدی جریان دارد که مورد حمایت غرب و یا کاملاً وابسته به آمریکا هستند. دولت آمریکا خواستار انتخابات آزاد نیست بلکه در پی آن «انتخاباتی» (اعم از آزاد یا غیر آزاد) است که طرفداران و وابستگانش «برنده» آن باشند. باید افزود که این گونه دخالت های خودغرضانه در جوامع دیگر، خصوصاً هنگامی که با توپ و تانگ همراه است، یک رشته سؤالات و تناقضات جدی (مانند تبلیغات فریبکارانه، توجیه سانسور، توجیه کشتار افراد بی دفاع و یا شکنجه زندانیان، و . . .) را در مورد ماهیت خود دمکراسی های غربی مطرح می سازد که بررسی آن نیازمند مطلب دیگری است.

پیدا است که مخالفت با دخالت های بیگانگان در تعیین تکلیف و کنترل مسیر تحولات سیاسی یک جامعه، به هیچوجه، به معنی بی عملی و تن دادن به

